

دکتر سیاوش یاری*

استادیار گروه الهیات
دانشگاه ایلام

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۹

(صص ۱۷۱-۱۴۷)

اسماعیلیان سند و موقعیت آنان در اواخر قرن چهارم هجری قمری

چکیده

تاریخ اسلام در هند و جنوب شرق آسیا از موضوعاتی است که در ایران به آن کمتر توجه شده است. بنابراین پژوهش در این زمینه، از اهمیت بنابرین پژوهش در این زمینه و ضرورت خاصی برخوردار است. مقاله ی پیش رو فراز و فرود نخستین دولت اسماعیلی شبه قاره هند را مطمح نظر قرار داده است. اسماعیلیان نخستین تلاش های خود را از اواخر قرن سوم هجری قمری آغاز کردند که اوضاع سیاسی و اجتماعی منطقه، تلاش های آنان را قرین موقفت گردانید. گزارش منابع نیز حاکی از موقفت سریع دعات اسماعیلی و اقبال حاکمان و مردم به آیین آنان است. البته دولت اسماعیلیان مُسْتَعَجَل بود و نتوانست بیش از چند دهه به حیات سیاسی خود ادامه دهد و در برابر حملات محمود غزنوی از پای درآمد و در واقع نزاع عباسیان و فاطمیان در هند به سود بنی عباس به پایان رسید. در این مقاله با استفاده از اسناد و مدارک کتابخانه ای در ایران و هند و با روش توصیفی - تحلیلی این مسأله بررسی گردیده است.

کلید واژه ها: اسماعیلیان، سند، عباسیان، هند، غزنویان

* Email: cia839@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۱۲

مقدمه

نفوذ و گسترش اسلام در شبه قاره ی هند و جنوب شرقی آسیا یکی از موضوعاتی بوده که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است و برای پژوهشگران تاریخ، تمدن و فرهنگ اسلامی از اهمیت و ضرورتی ویژه برخوردار است. امروزه نیمی از مسلمانان جهان در شبه قاره ی هند و جزایر نزدیک به آن و جنوب شرق آسیا به سر می برند و اسلام آوردن آنان با نواحی دیگر در غرب و مرکز دنیای اسلام چون ایران، آسیای صغیر و شمال آفریقا تفاوت اساسی داشته است.

تاریخ اسلام در هند به سه دوره ی: عصر اعراب، دوره ی تُرکان و دوره ی گورکانیان(مغولان) تقسیم می شود. فعالیت ها و اقدامات اسماعیلیان عصر اعراب که چهار قرن اول هجری را در بر می گیرد در مقاله ی حاضر بررسی شده است.

مسلمانان، اسلام را یا از طریق لشکرکشی های نظامی و تصرف اراضی یک ناحیه، وارد آن منطقه کرده اند و یا توسط تُجّار، بازرگانان، عالمان و اعزامِ مُبَلِّغ، به گسترش دین اسلام پرداخته اند. شبه قاره ی هند از مناطقی است که اسلام هم از طریق لشکرکشی های نظامی و هم توسط تُجّار و بازرگانان، عالمان، صوفیان و دیگر اقشار غیرنظامی به آن راه یافته است.

اسماعیلیان از طریق اعزام داعیان و مُبَلِّغان خود توانستند بخش مهمی از منطقه ی سند را زیر سیطره و نفوذ خویش درآورند. البته قبل از اسماعیلیان، خوارج و علویان و به طور کلی شیعیانی که تعقیب می شدند، برای خود در منطقه پناهگاهی جستجو می کردند؛ ولی این اسماعیلیان بودند که تبلیغات آنان نتیجه بخش بود و نخستین دولت شیعی (اسماعیلی) شبه قاره را تشکیل دادند. محققان فارسی زبان ایرانی تا کنون به این موضوع توجه نکرده اند. یک مقاله از استرن و یک فصول از کتاب مکلتن و یک مقاله از عبّاس همدانی به این موضوع پرداخته اند که در تحقیق حاضر از آن ها بهره گرفته شده است.

بیان مسأله

نخستین پرسش از فعالیت اسماعیلیان در سند این است که چرا آنان این منطقه را به عنوان مرکز دعوت و فعالیت خود انتخاب کردند؟ سند چه اهمیتی برای اسماعیلیان داشت؟ آیا صرف دوری سند از مرکز خلافت، باعث توجه شیعیان و اسماعیلیان به این منطقه گردید؟ و به طور کلی زمینه ها، علل و عوامل توجه اسماعیلیان به سند چه بود؟ آیا منافع اقتصادی این منطقه یکی از علل توجه اسماعیلیان و به خصوص فاطمیان، به این منطقه نبوده است؟

عبّاس همدانی از محققان معروف هند بر این باور است که عباسیان تجارت شرق قلمرو اسلامی و فاطمیان غرب آن را در دست داشتند. فاطمیان از طریق کشتی‌های تجاری با یونان، اندلس و دیگر سرزمین‌های اروپایی در ارتباط بودند. هم چنین جزایری چون سیسیل را در اختیار داشتند و با بیزانس و سواحل سوریه، روابط دوستانه داشتند که این امر به ارتباط تجاری آنان با اروپا یاری می رساند که آنان سعی نمایند تا در صورت امکان به مناطق سند و هند نیز نفوذ کرده و از منافع اقتصادی آن بهره گیرند. (Ansari, ۱۹۹۲: ۶)

فاطمیان تا حدود زیادی با روی کار آمدن آل بویه از خطر عباسیان رهایی یافتند و از جانب آل بویه احساس امنیت می کردند. یکی از اهداف فاطمیان آن بود که با نفوذ در سند و تسلط بر آن، خط سیر تجاری هند را از خلیج فارس به دریای سرخ تغییر دهند و تحقق این امر، مستلزم تصرف قسمت جنوبی سند، یعنی بندر دیبل و نواحی اطراف آن بود. اما حداقل تا پایان قرن چهارم هجری موفق به تصرف آن نشدند و تنها در مئلتان و گجرات و منصوره نفوذ کردند. (Hamadani, ۱۹۶۷: ۱۸۹)

البته شیعیان از سال ها قبل در آن منطقه نفوذ داشتند و انبوهی از مهاجران عرب و غیرعرب و پیروان ادیان دیگر چون زرتشتیان در آنجا به سر می بردند که همه به نحوی مخالف سیاست و عمل کرد عباسیان بودند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۰۷ و ۷۰۶) با این زمینه های مساعد، چنان چه رهبری توانا و آیینی آنان را رهبری و سازماندهی می کرد، تحولات

ژرف و وسیعی ایجاد می شد. آیا اسماعیلیان از چنین ویژگی ها و توانایی هایی برخوردار بودند؟

اوضاع، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سند به خصوص در نیمه ی دوم قرن چهارم هجری چنان آشفته و بحرانی بود که هر گونه دعوتی صرف نظر از محتوای آن می توانست منجر به موفقیت گردد. که اسماعیلیان با وعده ی ظهور امام موعود، بسیاری را به آینده و آیین خود امیدوار می ساختند. هندوها نیز امیدوار بودند که با پذیرش آیین اسماعیلی حُکام عرب را از سرزمین خود بیرون برانند و بخشی از میراث نیاکانشان که اعرابِ مسلمان، آن ها را تصرف کرده بودند، باز پس گیرند (هالیستر، ۱۳۷۳: ۳۸۱) آیا حکومت اسماعیلیان در سند پاسخی مناسب به این نارضایتی ها بود؟ و اهداف آنان را عملی می کرد؟

آغاز دعوت اسماعیلیان در سند

تأسیس حکومت امامان فاطمی به رهبری عبیدالله مهدی در سال ۲۹۷ هـ ق در شمال آفریقا، دوره ی ستر را پایان داد و رقابت و دشمنی عباسیان با اسماعیلیان از آن زمان وارد مرحله ی دیگری شد. فاطمیان که بعدها قاهره را تصرف و مرکز حکومت خویش کردند به عنوان جدی ترین رقیب و دشمن عباسیان ظاهر شدند و مشروعیت خلافت آنان را قبول نداشتند و در نواحی مختلف قلمرو خلافت، با آنان به رقابت و دشمنی پرداختند و سعی می کردند تا در نواحی دور دست خلافت نفوذ کرده و مردم را به آیین اسماعیلی درآورند و قدرت سیاسی را در دست گیرند. (Duwrani, ۱۸۴۹: ۱۴) منطقه ی سند یکی از این نواحی بود که به علت دوری از مرکز خلافت عباسی، اختلافات قومی و قبیله ای و از طرف دیگر نفوذ و فعالیت دیرینه ی شیعیان در آن، زمینه های مساعدی برای دعوت اسماعیلیان فراهم کرده بود؛ چنانکه قبایل عرب در این منطقه، از حاکمان منصوب از جانب خلافت عباسی، ناراضی بودند و علیه آنان شورش می کردند و محتاطانه به ایجاد روابط با اسماعیلیان اقدام می نمودند. (Lari, ۱۹۹۴: ۴۱)

دعوت اسماعیلیان در سند از دوره ی ستر آغاز گردید. محمد بن اسماعیل به همراه شش فرزندش در این دوره از دست هارون الرشید خلیفه عباسی گریختند و در برخی مناطق سند پناه گرفتند. سند در این دوره برای دعوت اسماعیلیان از اهمیت زیادی برخوردار بود؛ (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۱) چرا که از مرکز خلافت دور بوده و می‌توانست امنیت کافی برای اسماعیلیان فراهم کند و از طرف دیگر اسلام هنوز نفوذ چندانی در این منطقه نداشت و برای دعوت اسماعیلیان منطقه‌ای دست نخورده و مناسب می‌نمود.

داعی ابوالقاسم بن حوشب معروف به منصور الیمن در سال ۲۷۰ هـ. ق، یک مرکز اسماعیلی را در یمن بنیان نهاد که مسئولیت دعوت را در سند به عهده گرفت و منصور الیمن برادرزاده‌اش هیثم را در همین سال به عنوان داعی به سوی سند فرستاد. (نویختی، ۱۳۲۵: ۲۴۰) نعمان بن محمد صاحب کتاب افتتاح الدعوه که در سال ۳۴۶ هـ. ق نوشته شده، اشاره می‌کند که هیثم تعداد زیادی از ساکنان منطقه را به آیین اسماعیلی در آورده است و دعوت وی در آن زمان (زمان تألیف کتاب) همچنان در سند ادامه داشته است. متأسفانه در این کتاب مطالب بیشتری در این مورد نیامده است و در واقع از این زمان تا هنگامی که جلم بن شیبان از طرف المعز خلیفه ی فاطمی (۳۶۵-۳۴۱ هـ. ق) و به نام وی، قدرت را در مُلتان تصاحب کرد، اطلاعات بسیار مبهم و پراکنده است. (Stern, ۱۹۴۹: ۲۹۹, ۳۰۰)

جلم بن شیبان و اقدامات وی

استرن به نقل از کتاب المجاس و المسایرات قاضی النعمان از اقدامات یک داعی «بدعت گزار» (هیثم) در ایالتی دوردست سخن می‌گوید؛ اما در این کتاب به نام داعی و منطقه ی مورد نظر اشاره نشده است، ولی به گفته ی استرن از آغاز مطلب که به بت بزرگی اشاره می‌کند و تنها این بت بزرگ می‌توانسته بت معروف مُلتان باشد، می‌توان حدس زد که منطقه ی مورد نظر، سند و به طور مشخص مُلتان است. (Stern, ۱۹۴۹: ۲۹۹) این داعی از سال ۳۳۰ تا ۳۴۸ هـ. ق در مُلتان فعالیت کرده است. او موفق شد یکی از

حاکمان این منطقه و شمار زیادی را از غیر مسلمانان به آیین اسماعیلی در آورد. مکثن احتمال می دهد این حاکم از علویان عمری بوده است .

دیدگاه ها و اقدامات این داعی با تفکر سنتی اسماعیلیان که به وسیله ی امام فاطمی و دوستان وی ارائه می شد، متفاوت بود. او با کسانی که مستقیم از دین اجدادی به دعوتش پیوسته بودند، رویکردی روشنفکرانه داشت و به آن ها اجازه می داد که بسیاری از اعمال غیر اسلامی مذهب قبلی شان را حفظ کنند. او حتی برای اجرای قوانین اسلامی بر آن دسته از تازه واردانی که قبل از این مسلمان بودند، نیز سخت نمی گرفت و سیاست تساهل و مدارا را در تعامل با پیروان جدید خود پیش گرفته و این امر باعث نفوذ زیاد وی در منطقه شده بود. (Stern, ۱۹۴۹: ۳۰۰) هدف وی از این سیاست و ارائه ی آزادی به نوگروندگان، جذب هواداران بیشتر بود که البته در این امر موفقیت زیادی کسب کرد.

این داعی، خود را به خلفای فاطمی وابسته می دانست و در زمینه ی سیاسی، دست آوردی بزرگ داشت که توانست حاکم ملتان را به آیین اسماعیلی در آورد و این امر، اقتدار خلیفه ی فاطمی را در سند افزایش داد. اسماعیلیان ملتان تا این زمان توانسته بودند موقعیت خود را در منطقه با شکست برخی از دشمنان، تحکیم کرده و حتی برخی معتقدند که این داعی نخستین بار، به نام خلفای فاطمی در سند خطبه خوانده است؛ اما در حالی که این داعی مشغول پیشرفت آرمان فاطمیان بود، دربار مصر برای سقوط وی دسیسه چینی می کرد. (Stern, ۱۹۴۹: ۳۰۰، دفتری، ۱۳۷۶: ۲۱۰) چرا که بدعت های وی به خصوص عقایدش در باره ی امامت، خطر بزرگی برای امامان فاطمی مصر محسوب می گردید؛ چون داعی مذکور به نظریه ی توقف امامت اعتقاد داشت و این امر برای اسماعیلیان که خود را امامان اسماعیلی می دانستند، قابل قبول نبود. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۳)

هنگامی که المعز، خلیفه ی فاطمی، جلم بن شیبان را با دستورهای لازم از جمله قتل وی عازم سند کرد، داعی در یک حادثه ی اسب سواری کشته شد و بدین ترتیب امام فاطمی از خدمتگزاری پرشور و قدرتمند و در عین حال بدعت گزار محروم گردید.

(Stern, ۱۹۸۹: ۳۰۰)

نخستین اقدام جلم بن شیبان، پایان دادن به سوء استفاده‌های داعی قبلی بود. چنان که در نظر داشت، هر گونه اقدامی را در این زمینه با مشورت امام فاطمی انجام دهد. و برای اعاده ی مذهب اسماعیلی و ابطال تغییرات انجام شده ی داعی بدعت گزار و پیروان وی که تفکر توقّف امامت را پذیرفته بودند و به عبارت بهتر، پیرو مذهب و فرقه ی «واقفیه» بودند، تلاش کند. آن ها معتقد بودند که تنها هفت امام وجود دارد که آخرین آن ها محمد بن اسماعیل بوده و امامت با مرگ وی به پایان رسیده است؛ اما او به عنوان قائم بر خواهد گشت و تا آن زمان امامی نخواهد بود، بلکه تنها خلفا هستند که نخستین آن ها عبدالله بن میمون قداح و آخرینشان هفتمین نفر پس از وی خواهد بود؛ یعنی فاطمیان خلفا هستند نه امامان و المعزّ آخرین خلیفه بعد از عبدالله القداح بوده و به این ترتیب قائم در دوره ی وی ظهور خواهد کرد. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۴)

این اندیشه که امامت با محمد بن اسماعیل به پایان می‌رسد، با ادعاهای المعزّ و فاطمیان که خود را فرزندان بلافصل محمد بن اسماعیل و تنها سلسله ی امامان قانونی اسماعیلی می‌دانستند، در تضاد بود. به علاوه از هنگامی که مشخص شد، المعزّ هفتمین جانشین است و قائم در دوره ی حکومت وی ظهور خواهد کرد، ممکن بود داعیان از آن بهره‌برداری کرده یا این که فردی از علویان خود را قائم معرفی کرده و در برابر امامت اسماعیلی بایستد. طبیعی بود که فاطمیان چنین اندیشه ی خطرناکی را نمی پذیرفتند؛ اما المعز به علت طرفداران زیاد وی نمی‌توانست اقدام آشکاری علیه او انجام دهد و پنهانی مشغول به کار شد. چنان که به صورت رسمی و در ظاهر وی را پذیرفت؛ ولی جلم بن شیبان دستورهای لازم را برای لغو بدعت‌های وی از امام فاطمی گرفته بود که مهم ترین آن ها همین تئوری امامت بود، ضمن این که بدعت‌های دیگر وی از جمله آزادی‌های مذهبی نیز لغو گردید. (شهرستانی، ۱۳۷۳، ج: ۱، ۲۲۲ و ۲۶۰، ۱۵، ۱۸۴۹، Duwrani و

(Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۴)

برتلس معتقد است که تلاش‌های المعزّ خلیفه فاطمی برای اِقتناعِ قرمطیانِ سند، مبنی بر پذیرش «امامت مستمر و بلاانقطاع» و دست برداشتن از عقیده ی جماعت واقفیه ناکام

مانده است (برتلس، ۱۳۴۶: ۹۲) اما این نظر، محل تأمل است؛ چون بین قرمطیان سند و فاطمیان مصر به خصوص در دوره ی جلم بن شیبان نامه‌های زیادی رد و بدل شده و نیز هدایای فراوانی که به احتمال زکات یا دیگر وجوهات مذهبی بود، به دربار مصر ارسال می‌گردید که از نشانه‌های وابستگی قرمطیان سند به فاطمیان است. البته ممکن است که قرمطیان سند از پاسخ‌های امام فاطمی کاملاً قانع نشده باشند، یا بخشی از قرمطیان سند کماکان بر عقاید واقفیه مانده باشند، ولی به جهت مصالح سیاسی در برهه‌ای خاص با امامان فاطمی، روابط برقرار کرده باشند؛ چنانکه بعدها روابط خود را در پی ناهماهنگی بین فاطمیان و قرمطیان یمن و بحرین با آن‌ها بر هم زدند و هنگام حمله ی محمود به سند، ادعا کردند که رعیت و پیرو خلیفه ی عباسی هستند که البته این ادعا تنها برای مصونیت از حملات غزنویان بود. اقدام دیگر جلم بن شیبان، تخریب بُتخانه ی معروف مُلتان و بت معروف آن بود، بتخانه ای که سالیان متمادی منبع درآمد حاکمان این منطقه بود. او هم چنین دستور داد تا خطبه به نام خلفای فاطمی خوانده شود. (صاحب و سنوی، ۱۳۹۰: ۲۶۰ و ۲۵۸) چنان که از نامه ی مُعزّ خلیفه ی فاطمی به جلم بن شیبان برمی آید این وقایع در سال ۳۵۴ هـ.ق روی داده است. در عیون الاخبار چنین آمده است که جلم بن شیبان به مُعزّ نامه نوشته و در آن از پیروزی خود و یارانش سخن گفته است و نیز به شکستن بُت معروف ملتان و تخریب آن با مُجوز امام فاطمی سخن می‌گوید؛ هم چنین از امام سؤال‌های مشخصی، درباره ی احیای مذهب اسماعیل و فسّخ کز آموزی های داعی بدعت گزار می‌پرسد و با امام درباره ی موضوعاتی شامل فقه، حلال و حرام، تأویل، اهل الذکر و امام بعد از امام مشورت می‌کند و پرسش‌هایی دارد که امام فاطمی نیز طی نامه‌ای به وی پاسخ می‌دهد. او در دومین نامه ی خود به جلم بن شیبان متذکر می‌شود که تو و یارانت به کمک خدا پیروز شده و این خداوند بود که شکست را بر دشمنان تو تحمیل کرد، توانستی آنان را به کمک خداوند به طور کامل نابود کنی، بت آنان را خراب کردی و به جای آن مسجد بنا نهادی. چه عزت و افتخار بزرگی که از طرف خداوند به تو عطا شد. او در ادامه می‌نویسد که بسیار خوشحال

خواهیم شد اگر سر آن بت را برای ما بفرستید. این امر به افتخارات تو خواهد افزود و الهام بخش برادرانت برای افزایش اشتیاق و آرزویشان برای اتحاد با تو خواهد بود.
(Stern, ۱۹۴۹: ۳۰۲, Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۴)

اقدامات جلم بن شیبان حداقل دو سؤال را پیش رو آورد: آیا جلم بن شیبان بت معروف ملتان را شکسته و بتخانه را ویران کرده است یا خیر؟ دیگر این که جلم بن شیبان بر چه کسی پیروز شد؟ گزارش جغرافی نویسان و جهانگردان مسلمان حاکی است که بتخانه ی ملتان و بت معروف آن تا اواخر قرن چهارم هجری بر پا بوده است؛ چنانکه در حدود العالم آمده است که در منطقه ی سند ، خطبه به نام خلفای فاطمی مصر خوانده می شد. (مؤلف مجهول، ۱۳۴۰: ۶۸) و مؤلف کتاب در سال ۳۷۲ هـ. ق از ملتان دیدن کرده است. مقدسی که در سال ۳۷۵ هـ. ق به ملتان رفته، از بت و بتخانه ی ملتان سخن می گوید، ولی او نیز اشاره می کند که خطبه به نام خلفای فاطمی مصر خوانده می شود. (مقدسی، ۱۳۶۱ ف ج ۲: ۷۱۳) در کتاب اشکال العالم که در نیمه ی دوم قرن چهارم هجری نوشته شده است، از بت بزرگ معروف ملتان و زوار آن و اموالی که نذر آن کرده اند، سخن گفته است. و به امیر ایشان قریشی از فرزندان سامه بن لؤی اشاره می کند. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۵ و ۱۳۴)

اقدامات جلم بن شیبان و تحولات ناشی از آن به استناد گفته های ابن حوقل و شرط صحت سایر گزارش ها، باید بین سال های ۳۶۷ تا ۳۷۵ هـ ق روی داده باشد. اما قضاوت در تعیین تاریخ دقیق آن مشکل است، اگرچه تاریخ نامه هایی که بین جلم بن شیبان و المعز رد و بدل شده سال ۳۵۴ هـ ق است. این تناقض از کجاست؟ که جغرافی دانان مسلمان ممکن است از متون جغرافیایی قبل از عصر خود چون اصطخری استفاده کرده باشند؛ چون این متون مربوط به سال های قبل از ۳۵۴ هـ ق هستند و گرنه چگونه ممکن است که بت و بتخانه خراب شده باشد و باز هم از آن بتخانه و زوارش سخن گفت. البته این احتمال وجود دارد که به علت بروز مشکلاتی برای جلم بن شیبان و تغییر سیاست وی، هندوها توانسته باشند که بت خانه را از نوساخته باشند. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۶-۱۳۷)

هالیستر معتقد است که رابطه ی بین اسماعیلیان سند و امامان فاطمی تا هنگامی که قرامطه ی بحرین و فاطمیان مناسبات دوستانه داشته‌اند، برقرار بوده است. او معتقد است که هنگامی که رقابت بین فاطمیان و قرامطه توافق و همگامی آنان را بر هم زد، تأثیر آن در سند نیز مشاهده شد. او حتی سؤال‌هایی را که داعی اللُّعَاة سند از امام فاطمی معز پرسیده، بازتاب چنین رویدادی می‌داند که پیامد آن، ایجاد ارتباط دوستانه بین قرامطه ی سند و دروزی ها بود. (هالیستر، ۱۳۷۳: ۳۷۹) اگر چنین تحلیلی را بپذیریم، می‌توان نتیجه گرفت که اسماعیلیان پس از به هم خوردن رابطه ی بین اسماعیلیان سند و فاطمیان، برای این که در منطقه با مشکلات زیادی روبه رو نشوند، به ساکنان غیر اسماعیلی آن آزادی‌ها و امتیازاتی داده‌اند و شاید یکی از همین امتیازات بازسازی بت خانه ی هندوها بوده باشد. اما هنگامی که بیرونی از مُلتان دیدن کرده، بُتخانه ی آن ویران بوده است که این گزارش تا حدود زیادی استدلال اخیر را تضعیف خواهد کرد. چرا که اگر بُتخانه به دلایل فوق بازسازی شده باشد، دیگر دلیلی برای ویرانی مُجَدِّد آن وجود نداشته است. اما احتمال این که جغرافی دانانی چون مقدسی علی‌رغم سفر به منطقه از کتاب‌های پیشینیان چون مسالک و ممالک اصطخری استفاده کرده باشند، بسیار زیاد است؛ زیرا حتّی یاقوت حموی که حدود دو قرن پس از مقدسی کتاب خود را نوشته است، باز از بُت مُلتان و زائران آن سخن می‌گوید (حموی، ۱۳۷۶، ج ۵: ۲۲۷) و این نشان می‌دهد که بیشتر این جغرافی دانان از روی کتب جغرافیانویسان مُتَقَدِّم، مطالب خود را جمع‌آوری کرده‌اند.

اگرچه نامه‌ای که بین مُعَزّ و جلم بن شیبان رد و بدل شده، تاریخ مشخص (سال ۳۵۴ هـ.ق) دارد؛ اما عَبّاس همدانی احتمال می‌دهد که جلم بن شیبان بُتخانه ی معروف ملتان و بت بزرگ آن را در سال‌های آخر حکومت خود یعنی سال ۳۷۶ هـ.ق و در واقع یک سال پس از دیدار مقدسی از این منطقه، ویران کرده باشد. او معتقد است که جلم بن شیبان خواسته است که درآمد حاصل از بُتخانه را به سادگی از دست دهد و در تخریب یا عدم تخریب آن دچار شک و دودلی بوده است. (Hamadani, ۱۹۶۷: ۱۸۳) اما

همدانی در تضاد استدلال خود با تاریخ نامه توضیح خاصی نمی‌دهد. احتمال می‌رود که او خواسته است به نوعی با گزارش جغرافی دانانی چون مقدسی کنار بیاید و به همین جهت سال ۳۷۶ هـ.ق را سال ویرانی بُتخانه می‌داند. اگر این دیدگاه همدانی را بپذیریم، باید در تاریخ نامه و یا محتوای آن تردید کنیم و یا به طور کلی آن را نپذیریم؛ زیرا دلایل کافی برای این امر وجود ندارد. بنابراین احتمال قوی تر آن است که تاریخ این نامه و محتوای آن صحّت دارد و جغرافی دانان مسلمان در ارائه ی گزارش خود دچار اشتباه شده اند.

اما در پاسخ به این سؤال که جلم بن شیبان، چه کسی را شکست داد، در منابع جواب مشخص و قانع کننده‌ای نمی‌توان یافت. در دوره ی جلم بن شیبان می‌بایست یکی از فرزندان منبه بن اسد قریشی بر مُلتان حُکمران بوده باشد. اعضای این سلسله ی مستقل و موروثی، به قبیله ی سامه بن لوی بن غالب که شاخه‌ای از قریش بود، تعلق داشتند؛ اما پذیرش این مطلب که پس از شکست این شخص، جلم بن شیبان و سپس فرزندان وی به صورت موروثی بر این منطقه حکم رانی کرده باشند، مشکل است. چرا که داعیان به صورت ارثی به قدرت و حکومت نمی‌رسیدند. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۵) از طرف دیگر گفته شده که حاکم بدعت گزار اسماعیلی یکی از حاکمان محلی مُلتان را به آیین اسماعیلی در آورده است. (دفتری، ۱۳۷۶: ۲۱۰-۲۱۱) به احتمال قوی آن فرد، حاکم مُلتان بوده است، چون در ملتان تنها یک حاکم بود که در عین حال قسمت علیای سند (سند شمالی) را اداره می‌کرد. اگر چنین استدلالی صحیح باشد که البته دلیل قانع کننده‌ای برای رد آن وجود ندارد، در آن صورت پیروزی جلم بن شیبان بر یک دشمن سیاسی و نظامی بزرگ که امام فاطمی آن را افتخاری بزرگ دانسته، بی‌معنی خواهد بود. ممکن است که جلم بن شیبان و دیگر داعیان اسماعیلی که جانشین وی شدند، همان طوری که مکثن اشاره کرده، تنها رهبران مذهبی بوده و رهبران سیاسی - نظامی همان خانواده ی سامه بن لوی بوده باشند که هر دوی این ها تحت رهبری عالیه ی خلفای فاطمی مصر قرار داشته‌اند. (Maclean, ۱۹۸۹, ۱۳۵)

آن چه که به قطع و یقین می‌توان گفت، این است که جلم بن شیبان بر مُلتان تسلط یافته، اقتدار فاطمیان را اعمال کرده و خطبه به نام آنان خوانده و خراج و زکات را برای آنان ارسال می‌نموده و در امور مختلف از آنان کسب تکلیف می‌کرده و یا با آنان به مشورت می‌پرداخته است. گزارش سیاحان و جغرافی دانان مسلمان که در نیمه ی دوم قرن چهارم هجری از این منطقه دیدن کرده‌اند، مؤید این مطلب و مدعاست.

سؤال دیگری که در مورد جلم بن شیبان می‌توان مطرح کرد، این است که او در زمینه ی سیاست خارجی به خصوص ارتباط با غزنویان و هندوشاهیان چه خط مشی ای اتخاذ کرد؟ او به خوبی می‌دانست که غزنویان دشمن اصلی اسماعیلیان هستند. گرچه هنوز دوره ی سبکتگین بود و قتل و کشتار اسماعیلیان به صورت جدی در برنامه ی کار غزنویان قرار نگرفته بود، ولی اسماعیلیان می‌دانستند که غزنویان نماینده و حامی خلافت عباسی به شمار می‌آیند. هندوشاهیان به رهبری جیپال در شمال قلمرو جلم بن شیبان، و از لمغان (lamghan) تا رودخانه ی چیناپ و از جنوب کشمیر تا مرز مُلتان را زیرحاکمیت خود داشتند و جلم، با آنان روابط دوستانه‌ای داشت و هم جلم و هم جیپال به خوبی می‌دانستند که دشمن مشترک آن‌ها غزنویان هستند. با این حال اسماعیلیان ملتان سعی می‌کردند که روابط خود را با هندو شاهیان مخفی نگه دارند؛ چرا که آنان کافر محسوب می‌شدند و از طرف دیگر نمی‌خواستند برای حمله ی غزنویان به قلمرو حاکمیتشان بهانه ای فراهم شود.

غزنویان برای کسب غنایم، رضایت خلیفه ی عباسی، گرفتن برده، گسترش قلمرو خود و دفع خطر همسایگان، حمله به دره ی سند را یک ضرورت می‌دانستند و سواره نظام آماده ی آنان، امکان لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیز را ممکن می‌ساخت. سبکتگین (۳۸۷ - ۳۶۶هـ.ق) سُنَّتِ حمله به هند را برای کسب غنایم و برده بنیان گذارد. او به خوبی می‌دانست که حمله به این مناطق بسیاری از اهدافش را به آسانی تأمین می‌کند. جلم بن شیبان علی‌رغم دوستی با هندوشاهیان، با غزنویان معاهده ی صلح امضا کرد؛ اما جیپال به جنگ با غزنویان ادامه داد و دوبار نیز به غزنه حمله کرد که هر دو بار

شکست خورد. (رضوی، ۱۳۷۶: ۲۳۸-۲۷) علی‌رغم تداوم درگیری و جنگ بین غزنویان و هندوشاهیان، اسماعیلیان سعی کردند خود را از معرکه ی جنگ دور نگه دارند؛ اما این که حکومت هباری‌ها در منصوره در قبال این دسته‌بندی‌ها و درگیری‌ها چه واکنشی داشته است، منابع هیچ گزارشی ارائه نداده‌اند. به نظر می‌رسد که آنان علاقه، انگیزه و توان کافی برای دخالت در این منازعات را نداشته‌اند. در خصوص کیفیت ارتباط و مناسبات ملتان و منصوره هم هیچ گزارشی ارائه نشده است؛ اما بعید نیست که اسماعیلیان مخفیانه در آن جا نیز دعوت را پی‌گیری کرده باشند، چون بعدها که در ملتان به طور کامل شکست خوردند، بسیاری از آنان به منصوره گریختند و این مهاجرت نمی‌توانست بدون زمینه بوده باشد.

می‌توان گفت نخستین درگیری سبکتگین با هندوشاهیان جنبه ی دفاعی داشت، ولی سبکتگین توانست به زودی موقعیت خود را تغییر داده و حالت تهاجمی به گیرد. او در سال ۳۶۶ هـ.ق توران را خراج گزار غزنویان ساخت. هم چنین در همین سال جیپال، حاکم هندوشاهیان را وادار به عقب‌نشینی و شکست نمود و قلمرو غزنویان را تا پیشاور گسترش داد. حاکم مکران نیز تبعیت و فرمان برداری خود را به سبکتگین اعلام نمود و به این ترتیب با پیروزی‌های پی در پی غزنویان، اسماعیلیان در انزوا قرار گرفتند. اکنون غزنویان در شمال غرب، غرب و جنوب غرب پیش روی کرده و آن‌ها را در تنگنا قرار داده بودند. (فرای، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۳۸۱۴۶، ۱۳۷، ۱۹۸۹: Maclean)

جانشینان جلم بن شیبان

پس از مرگ جلم بن شیبان (۳۸۰ هـ.ق)، شیخ حمید جانشین وی گردید که در تاریخ فرشته از وی با عنوان «حمید لودی» یاد شده است. (فرشته، ۱۸۶۸، ج ۱: ۲۴) مشخص نیست که او پسر جلم بن شیبان است، یا یکی از خویشاوندان وی یا یکی از خاندان سامه بن لوی. گرچه برخی معتقدند که لوی تحریف شده لودی است و این شخص از خاندان سامه بن لوی می‌باشد. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۵) برخی نیز او و جانشینش نصر و آخرین فرد اسماعیلیه یعنی ابوالفتح داود را از لودی‌های افغان می‌دانند

و هیچ گونه ارتباطی نسبی بین اینها و جلم بن شبیان نمی‌بینند. (Billimoria, ۱۹۳۸: ۳۲) رضوی، افغانی بودن شیخ حمید را محل شک و تردید می‌داند. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ۲۳۸) اما سید سلیمان ندوی هر گونه ارتباط بین لودی‌های افغان و شیخ حمید و فرزندانش را رد کرده و آنان را فرزندان جلم بن شبیان می‌داند. (Nadvi, ۱۹۳۵: ۱۴۵)

یکی از مشکلات شیخ حمید، افزایش روز افزون قدرت سیاسی و نظامی غزنویان در این منطقه بود و همکاری اسماعیلیان با هندو شاهیان نه تنها کمکی به آنان نکرد، بلکه بهانه‌ی لازم به غزنویان و در این زمان سبکتگین داد که در فرصت ممکن به آنان حمله کنند. با این حال به نظر می‌رسد که سبکتگین هنوز علاقه‌ی زیادی برای حمله به قلمرو اسماعیلیان و یا حداقل براندازی آنان نداشته است. شاید هم او خود را آن قدر قدرتمند نمی‌دید که همزمان با هندوشاهیان و اسماعیلیان وارد جنگ گردد و از طرف دیگر او با حمله به درّه‌ی سند و قلمرو هندوشاهیان به راحتی غنایم و برده‌های فراوان به دست می‌آورد. اما سرانجام سبکتگین به علت کمک و به احتمال زیاد، اتحاد اسماعیلیان با هندوشاهیان به ثلتان حمله کرد (۳۸۱ ه.ق). شیخ حمید که تاب مقاومت در برابر وی را نداشت، پرداخت خراج سالیانه را با انعقاد قرار داد صلح، به عهده گرفت. (صاحب و سنوی، ۱۳۹۰: ق: ۲۵۸-۲۶۰ و فرشته، ۱۸۶۸، ج ۱: ۲۴)

پس از شیخ حمید، پسرش ناصر یا نصر جانشین وی گردید که متأسفانه در منابع هیچ اشاره‌ای به او یا حوادث سیاسی و نظامی احتمالی عصر وی نشده است. به احتمال قوی اسماعیلیان در دوره‌ی نصر، با پرداخت خراج مقرر به غزنویان، موجودیت خود را حفظ کرده و در عین حال روابط دوستانه‌ی خود را در خفا با هندوشاهیان ادامه داده‌اند. پس از نصر، ابوالفتح داوود فرزندش، جانشین وی گردید هنگامی که در سال ۳۸۷ ه.ق سبکتگین در گذشت و محمود به حکومت غزنویان دست یافت. با روی کار آمدن محمود اوضاع منطقه دگرگون شد. افزایش قدرت غزنویان با آغاز حکومت محمود، اسماعیلیان را در معرض خطر جدی قرار داد. محمود ابتدا پایه‌های حکومت خود را در مناطق شرقی ایران تحکیم و سپس متوجه هند گردید. او در سال ۳۹۲ ه.ق جیپال را

در نزدیکی پیشاور شکست داد و در همین زمان مرکز حکومت آنان را در ویهند به تصرف در آورد. جیپال خود نیز به اسارت در آمد، ولی به شرط پرداخت غرامت جنگ و باج آزاد شد؛ اما او نتوانست این شکست را تحمل کند و اندکی بعد خودکشی کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۶ و ۳۸۵)

همزمان محمود به جای سبکتگین، آندپال به جای جیپال، و ابوالفتح داوود به جای شیخ نصر، به حکومت رسیدند و این مسأله اوضاع را بیش از پیش پیچیده نمود. ابوالفتح داوود سیاست دوستانه و پرداخت خراج به غزنویان را که اسلاف وی متعهد و متقبل شده بودند، کنار گذاشت. هنگامی که در سال ۳۹۵ هـ. ق، محمود از توران گذشته و نواحی اطراف رودخانه ی سند را در ملتان طی کرده و عازم فتح سرزمین بهاتیه در مجاورت ملتان گردید؛ ابوالفتح داوود ابن نصر به شدت احساس خطر کرد و به همین جهت با آندپال وارد یک معاهده ی دفاعی گردید و دیگر حاکمان شمال غرب هند نیز در این معاهده مشارکت کردند. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۹) محمود از این عملکرد ابوالفتح خشمگین شد؛ چون توقع داشت که ابوالفتح به کمک وی بشتابد، در حالی که او در جنگ بی طرف مانده، و به احتمال زیاد به آندپال کمک کرده بود؛ چرا که با وی معاهده ی نظامی و دفاعی داشت. (فرشته، ۱۸۶۸، ج ۱: ۲۵ صاحب و سنوی، ۱۳۹۰: ق: ۲۶۶ و ۲۶۵ و Nadvi, ۱۹۳۴: ۶۱۷) به گفته ی فرشته، ابوالفتح داوود بن نصر ابتدا مثل شیخ حمید عمل می کرد و «خود را در تعداد ملازمان سلطان می شمرد» ولی در این زمان «ازو اداهای خارج از عقل سرزده، مَصْدِرِ اَعْمَالِ ناشایسته شد.» (فرشته، ۱۸۶۸، ج ۱: ۲۵)

ابوالفتح به خوبی می دانست که محمود غزنوی برای او تهدید واقعی است نه هندوشاهیان و لذا دلیلی برای کمک به محمود نمی دید. اما محمود از این اقدام داوود به طور موقت چشم پوشی کرد و تنبیه وی را به آینده موکول نمود. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۳۹) سال ۳۹۶ هـ. ق محمود با هدف الحاق ملتان به قلمرو غزنویان و سرکوب اسماعیلیه، عازم فتح این منطقه گردید که بهانه ی جنگ، بی طرفی یا کمک داوود به آندپال و عدم پرداخت خراج سالیانه نبود، بلکه محمود ادعا کرد که قرامطه ی ملتان دچار الحاد و

فساد عقیده گشته‌اند. به گفته ی عتبی: «ابوالفتح والی مُلتان به خُبثِ نَخَلت و فسادِ دَخَلت و رَجَسِ اعتقاد و قُبْحِ الحاد، موصوف و معروف بود و اهلِ خَطّه ی مولتان را به رأی و هوای خویش دعوت می‌کرد و خلق را در مَزَلّه ی ضَلالت و مَهْلَکَه ی جهالت می‌انداخت.» (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۷۸ و ۲۷۹) و جای دیگر آمده است که: «بر سامع او (محمود) رسانیدند که در میان رعیت جمعی حادث شده‌اند و با صاحب مصر، انتما می‌کنند و اگر چه ظاهر دعوت ایشان، رَفُض است، باطن کلمه ی کُفْر مَخْض است و از ذات خویش، نَصّ تنزیل را تأویلی چند می‌نهند که موجب هَدَمِ قواعد دین و رَفْعِ مَعاقِد یقین است و در اِبْطالِ مَعالمِ شرع و نقضِ مرادِ دین می‌کوشند و از احکامِ شریعت و قضایای طریقت، اعراض می‌نمایند...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۷۰)

سلطان محمود بر این اساس جاسوسانی گماشته و در این مورد به تجسس پرداخت و پس از آن، رأی و نظر خلیفه و برخی فقها را نیز کسب کرد. (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۷۰) واقعیت همین است که سلطان محمود برای کسب رضایت خلیفه و به احتمال زیاد به توصیه ی او به مُلتان لشکرکشی کرد. البته او از این طریق هم کسب ثروت و غنمیت می‌کرد و هم پایگاهی برای ادامه ی لشکرکشی‌هایش در درّه ی سند ایجاد می‌نمود. (باسورث، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۱) یکی از اهداف او از حمله به مُلتان آن بود که خود را مدافع اسلام اهل سنت معرفی کند که اساس مشروعیت حکومت غزنویان بود. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۳۹) مطالب منقول از یمینی به خصوص گزارش ارتباط فاطمیان با اسماعیلیان، به خوبی نشان می‌دهد که از جمله جُرْم‌های نابخشندنی اسماعیلیان مُلتان، همین ارتباط با فاطمیان بوده است.

محمود در آغاز تهاجم به ملتان، از آن‌دپال خواست که به وی اجازه دهد تا از قلمرو حاکمیتش برای حمله به اسماعیلیان مُلتان استفاده شود؛ اما آن‌دپال به این درخواست واقعی نهاد و لشکری را برای مقابله با وی اعزام کرد و این اقدام به خوبی نشان می‌دهد که بین ابوالفتح داوود بن نصر و آن‌دپال معاهده ی دفاعی امضا شده است. لشکرکشی آن‌دپال در برابر محمود مانع پیش روی او نگردید، بلکه سپاه غزنویان لشکر

آندپال را شکست داده و به درّه ی کشمیر، مُتواری ساختند؛ اما محمود وی را تعقیب نکرده و متوجّه مُلتان گردید. (صاحب‌وسنوی، ۱۳۹۰: ۲۶۶ و ۲۶۵ و گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۸)

چون ابوالفتح از اخبار شکست آندپال و پیش روی محمود به سوی مُلتان آگاه گردید، «خزاین و دفاين خویش در هم بست و بر پشت آفبال و آجمال به سرانديب بُرد و مولتان را باز گذاشت.» (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۸۰) البته در دیگر منابع از فرار ابوالفتح به سرانديب سخنی به میان نیامده است و تنها به تحصّن وی در قلعه ی مُلتان و تسلیم آن پس از هفت روز محاصره اشاره شده است. (فرشته، ۱۸۶۸، ج ۱: ۲۵ و ۱۳۹: ۱۹۸۹، Maclean) به هر حال نتیجه ی حمله ی محمود به مُلتان، تسلیم آن و تعهد پرداخت سالیانه بیست میلیون درهم به عنوان خراج بود. (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۸۰) که این رقم در تاریخ فرشته بیست هزار درهم است و صحیح تر به نظر می رسد. (فرشته، ۱۸۶۸، ج ۱: ۲۵) در این هنگام محمود به علت حمله ی قراخانیان به قلمرو غزنویان و به مخاطره افتادن غزنه به سرعت به خراسان بازگشت. (برتلس، ۱۳۶۴: ۹۵ و ۹۶) و مدّت زیادی در مُلتان اقامت نکرد؛ اما در سال ۴۰۱ هـ.ق یک بار دیگر به مُلتان حمله کرد که در این حمله او مُلتان را به تصرف کامل خود در آورد و دستور قتل عام اسماعیلیان را صادر کرد. منابع موجود به بهانه ی محمود برای حمله ی مجدد به مُلتان اشاره نکرده اند؛ اما ممکن است عباسیان محمود را برای انجام این لشکرکشی تشویق و تحریض کرده باشند، یا تأخیر در پرداخت خراج بهانه ی آن بوده باشد. خلاصه التواریخ از مؤلفی نامعلوم دستور محمود برای قتل عام اسماعیلیان چنین آمده است: «... ملاحظه که در آن ولایت بودند، دستگیر شدند. بعضی را دست و گردن بسته در پای فیلان کوه پیکر انداختند و جمعی را که دست ردّ بر احکام شرعیه می نهادند، بی دست و پا ساختند و برخی را که سر از احکام شرع می پیچدند، سرازتن جدا کردند و فریقی را که از خودبینی گوش بر او امر سلطان نداشتند، بینی و گوش بریدند.» (بغدادی، ۱۳۴۴: ۲۱۰ و ۲۰۹)

داوود بن نصر نیز دستگیر و در قلعه‌ای به نام غورک (قوراک) زندانی گردید و در همان جا به مرگ طبیعی در گذشت. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۱) مسجد اسماعیلیان در مُلتان

که به جای بتخانه‌ی معروف ملتان دایر شده بود، بسته شد و مسجدی که محمدبن قاسم بنا کرده بود و اسماعیلیان آن را بسته بودند، بازگشایی شد. (سوجان رائی، نسخه خطی: ۱۱۵ و رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۴۰) فاطمیان سعی کردند با اعزام نماینده‌ای در سال ۴۰۳ هـ.ق نزد محمود از کشتار بیشتر اسماعیلیان در سند و نواحی دیگر جلوگیری کنند (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۷۱) که این نماینده عازم دربار محمود غزنوی گردید و برخی معتقدند که هدف این فرستاده که «تهارتی» نام داشته، دعوت محمود به آیین اسماعیلی بوده است. (برتلس، ۱۳۶۴: ۹۹ و دفتری، ۱۳۷۶: ۲۲۵)

تهارتی سعی کرد که محمود را متقاعد سازد که اسماعیلیان نیز جزو مسلمانان به شمار آیند و نامه‌ای از امام فاطمی برای تحقّق این خواسته به محمود ارائه داد؛ اما بر اساس گزارش یمینی، سلطان محمود دستور دارد که «علی رؤس الملأ و الأشهاد رسالتی که دارد آدا کند تا نزهت مجلس سلطان از حوالت قبول سخن او لایح و واضح گردد و غبار تهمتی بر حاشیه‌ی طهارت عرض او نشیند» و چون دریافتند که او باطنی است، استاد ابوبکر با وی مناظره کرد و او را مغلوب نمود و پس از آن، سلطان محمود دستور قتل وی را صادر کرد. (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۷۱)

تلاش فاطمیان به این ترتیب برای جلوگیری از قتل و کشتار بیشتر اسماعیلیان بی‌نتیجه ماند و مانع حمله‌ی محمود به منصوره که به احتمال قوی اسماعیلیان پس از شکست در ملتان به آن جا گریخته بودند، نشد. زمان و چگونگی نفوذ اسماعیلیان در منصوره مشخص نیست و حوادث مربوط به اسماعیلیان در این دوره، نسبت به ملتان ابهام بیشتری دارد. هباری‌های منصوره حداقل تا سال ۳۷۵ هـ.ق بر این منطقه حکم رانی داشته‌اند؛ اما منابع هیچ گونه گزارشی از اوضاع این منطقه از این سال تا ۴۱۶ هـ.ق که محمود به این شهر حمله کرد، ارائه ندادند. برخی از محققان از جمله عباس همدانی و ابوظفر سندی معتقدند که اسماعیلیان در سال ۴۰۱ هـ.ق، پس از شکست در ملتان به منصوره گریخته‌اند یا قدرت را به دلیل پذیرش آیین اسماعیلی از سوی حاکم منصوره و یاطی یک شورش و انقلاب در منصوره تصاحب کرده‌اند.

(صاحب و سنوی، ۱۳۹۰.ق: ۲۷۱-۲۷۰ و ۱۸۷: ۱۹۶۷، Hamadani) اما مکلائن پذیرش آیین اسماعیلی را از سوی هباری‌های منصوره در سال ۴۰۱ هـ.ق مشکل می‌داند و معتقد است که اگر چنین امری اتفاق می‌افتاد، منابع به آن اشاره می‌کردند. گرچه او نیز این فرضیه را غیر مُخْتَمَل نمی‌داند؛ اما بر این باور است که محمود غزنوی چون قصد ادامه ی حملات خود در سند و هند داشته، وجود این حکومت نیمه مستقل را باعث دردسر می‌دانسته و کوشیده است تا این منطقه را نیز به بهانه ی بازگشت آن‌ها از اسلام و اسماعیلی یا قرمطی بودنشان، تحت تسلط خود درآورد. (Maclean, ۱۹۸۹: ۱۴۰) به این منظور، پس از لشکرکشی در به گجرات و فتح سومنات سال ۴۱۶ هـ.ق به هنگام بازگشت منصوره را به تصرف در آورد و تعداد زیادی را از ساکنان آن به قتل رساند. گفتنی است که نام حاکم منصوره در این دوره «خفیف» ذکر شده است. (صاحب و سنوی، ۱۳۹۰.ق: ۲۷۲ و ۲۷۱)

غزنویان در دوره ی سبکتگین و محمود توانستند همه ی حکومت‌های منطقه را اعم از مسلمان و غیر مسلمان یعنی حکومت‌های هندوشاهیان، مُلتان، منصوره و دیگر حاکمان هند و دَرّه ی سند و برخی دیگر از نواحی هند از جمله گجرات را شکست داده و سیطره ی خود را در سندِ سُقُلّی و عُلیا گسترش دهند. اگرچه لشکرکشی محمود به سرزمین‌های هند و سند و تصرف آن‌ها به بهانه ی گسترش اسلام در آن مناطق بود؛ اما شکست حاکمان هندو در نواحی مختلف و ویرانی بتخانه‌های آنان، جبهه ی آنان را در ظاهر تضعیف ساخت؛ ولی واقعیت این است که حملات محمود و کشتار، غارت، چپاول و برده‌گیری ناشی از آن، ساکنان منطقه را از اسلام، متنفر کرد؛ چنانکه کینه ی آنان در دل‌ها ماندگار شد و در دراز مدت، مانع نفوذ عمیقِ باورهای اسلامی و گسترش اسلام در شبه قاره هند گردید.

نتیجه

اوضاع سیاسی و اجتماعی سند در قرون سوم و چهارم هجری قمری از ویژگی های خاصی برخوردار بود؛ چنانکه دوری این منطقه از مرکز خلافت باعث اقبال رقیبان و دشمنان بنی امیه و سپس بنی عباس به این خطه گردید. هم چنین برخی از مناطق سند چون دیبل (کراچی امروزی) از موقعیت تجاری و برخی چون ملتان به علت وجود معبد بزرگ هندوها (آدیتیا) از اهمیت دینی و حتی اقتصادی (به علت وجود زائران فراوان و اهدای تحف و هدایا) برخوردار بودند و نیز پراکندگی قدرت سیاسی و مذهبی نیز عاملی برای موفقیت مدعیان مختلف از جمله اسماعیلیان بود. البته قبل از دعوات اسماعیلی، علویان و خوارج به این مناطق روی آورده و کم و بیش زمینه را برای تبلیغ آموزه های اسلامی فراهم نموده بودند. اختلافات قبیله ای اعراب ساکن در سند از جمله در ملتان و منصوره و دودستگی آنان نیز مزید بر علت گردید. ظلم و ستم حکام بنی امیه و بنی عباس ساکنان سند را از خلیفه ی مسلمانان و دادخواهی به وی ناامید ساخته بود.

اوضاع سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی سند به طور کلی در نیمه دوم قرن چهارم هجری چنان آشفته و بحرانی بود که هر گونه دعوتی صرف نظر از محتوای آن می توانست قرین موفقیت گردد. این در حالی بود که اسماعیلیان با وعده ی ظهور امام موعود، بسیاری از ساکنان منطقه حتی زرتشتیان و هندوها را به آینده و آیین خود امیدوار ساخته بودند. اسماعیلیان از قدرت استدلال، برنامه ریزی و سازماندهی دقیق و مبتنی بر شگردهای روانشناسانه نیز برخوردار بودند.

دعوت اسماعیلیان در سند از اواخر قرن سوم هجری و توسط یکی از دعوات اسماعیلی به نام هیشم آغاز گردید و در دوره ی جلم بن شیبان به اوج خود رسید. اسماعیلیان در تمام طول حیات سیاسی خود مناسبات دوستانه ای با فاطمیان داشتند و تقریباً همیشه از آنان فرمانبرداری می کردند و به نام آنان خطبه می خواندند. گرچه برخی از داعیان بدعت هایی نهادند که باعث نارضایتی خلیفه فاطمی المَعزّ گردید.

سلطنت سلطان محمود در اواخر قرن چهارم هجری عرصه را بر حکومت اسماعیلیان و جانشینان جلم بن شیبان تنگ و اوضاع سیاسی را بیش از پیش پیچیده کرد. در چنین اوضاع و احوالی اسماعیلیان راه نجات خود را در اتحاد با هندوشاهیان یافتند؛ ولی این امر باعث خشم سلطان محمود و حمله‌ی وی به ملتان گردید. تلاش فاطمیان برای پایداری در میانی و نجات اسماعیلیان راه به جایی نبرد و سلطان محمود حتی دستور قتل نماینده‌ی فاطمیان را در ملا عام صادر کرد و به منصوره که پس از سقوط ملتان، مرکز تجمع و قدرت اسماعیلیان گشته بود، حمله کرد و به حیات سیاسی اسماعیلیان در سند خاتمه داد. (۴۱۶ ه.ق)

منابع

- ۱- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۳۴۵) **صورت الارض**، ترجمه ی دکتر جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۰ه.ق) **تاریخ سیستان**، ترجمه ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۳- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۲ ه.ش) **تاریخ غزنویان**، ترجمه ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۴- برتلس. آی. ی (۱۳۴۶ ه.ش) **ناصر خسرو و اسماعیلیان**، ترجمه ی آرین پور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۴۴ ه.ش) **الفرق بین الفرق**، ترجمه ی محمد جواد مشکور، تهران: امیرکبیر.
- ۶- جیهانی، ابوالقاسم ابن احمد (۱۳۶۸ ه.ش) **اشکال العالم**، ترجمه ی علی بن عبدالسلام کاتب، تهران: آستان قدس رضوی.
- ۷- حموی الرومی البغدادی (۱۳۷۶ ه.ق) **شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله**، معجم البلدان، بیروت: دارصار.
- ۸- دفتری، فرهاد (۱۳۷۷ه.ش) **اسماعیلیه**، جلد هشتم، دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۹- دفتری، فرهاد (۱۳۷۶ ه.ش) **تاریخچه و عقاید اسماعیلیه**، ترجمه ی فریدون بدره‌ای، تهران: فرزانه.
- ۱۰- رائی، سوجان، **خلاصه التواریخ**، کتابخانه افضل گنج حیدرآباد دکن به شماره ی ۱۴۷p.
- ۱۱- رضوی، سیدعباس اطهر (۱۳۷۶ ه.ش) **شیعه در هند** (جلد اول)، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی ، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

- ۱۲- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم بن احمد (۱۳۷۳ ه. ش) **الملل و النحل**، تحریر و ترجمه مصطفی بن خالداد هاشمی عباسی، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال.
- ۱۳- شیمیل، آن ماری (۱۳۷۳ ه. ش) **ادبیات اسلامی هند**، ترجمه ی یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- صاحب و سنوی ندوی (۱۳۹۰ ه. ق) **مولانا سید ابوظفر**، تاریخ سند، بی‌جا: دارالمصنفین.
- ۱۵- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۷۴ ه. ش) **تاریخ یمینی به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام**، ترجمه ی ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به تصحیح جعفر شعار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۶- فرشته، محمد قاسم هندوشاه (۱۸۶۸ م.) **تاریخ فرشته**، بمبئی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳ ه. ش) **تاریخ گردیزی**، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب
- ۱۷- مؤلف مجهول، **تاریخ سند**، کتابخانه ی مرکزی دانشگاه عثمانیه حیدرآباد به شماره تف ۹۵۳/۱۶ ت ق ۶۱۳.
- ۱۸- مؤلف مجهول (۱۳۴۰ ه. ش) **حدود العالم**، تهران: ستوده
- ۱۹- مؤلف مجهول (۱۳۱۸ ه. ش) **مجمل التواریخ و القصص**، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: بی‌نا
- ۲۰- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱ ه. ش) **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه ی علی نقی منزوی ، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۲۱- ممتحن، حسینعلی (۱۳۷۱ ه. ش) **نهضت قرمطیان و بحثی در باب انجمن اخوان الصفاء و خلان الوفاء در ارتباط با آن**، تهران: دانشگاه شهیدبهشتی

- ۲۲- نوبختی، حسین بن موسی (۱۳۲۵ ه.ش) **ترجمه فرق الشیعه**، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- ۲۳- هالیستر، جان نورمن (۱۳۷۳ ه.ش) **تشیع در هند**، ترجمه ی آذرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- ۲۴- فرای رن، (گردآورنده (۱۳۶۳ ه.ش) **تاریخ ایران کمبریج** (جلد چهارم) ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر
- ۲۵- مؤلف مجهول، **خلاصه التواریخ**، کتابخانه افضل گنج حیدرآباد دکن، به شماره ۲۳۱p.

۲۶- Ansari, D; and Sarah, f. (۱۹۹۲) **Sufi saints and state power, Cambridge**

۲۷- Billimoria, N.M; (June ۱۹۳۸) **The Arab in Sind in the journal of the sind historical society, volume III, NO۳ ,**

۲۸- Duwrani, Ashiq Mahammad khan, **History of Multan (from the early period to ۱۸۴۹ A.d) Multan (pakistan)**

۲۹- Hamadani, Abbas, (july ۱۹۶۷) **The Fatimid - Abbasid conflict in India in Islamic culture**

۳۰- Islam, Ershad, (۲۰۰۱) **Islam in Sindh, Internatiol Islamic unierrsity Malaysia**

۳۱- Lari, Suhail Zaheer, (۱۹۹۴) **A history of Sindh, Oxford**

۳۲- Maclean, N.Derryl; (۱۹۸۹) **Religion and society in Arab Sind, New York**

۳۳- Nadvi, Syed Suleyma, (Jan ۱۹۳۵) **Muslim colonies in India before the Muslim conquest, in Islamic culture**

۳۴- Rizvi, Saiyid Atahar abbas, (۱۹۸۶) **A history of sufism in India, Early sufism and its history in India to ۱۶۰۰A.D, New Delhi**

۳۵- Rizvi, saiyid Athar Abbas;(۱۹۹۵) **Muslim revivalist movements in northern India, NewDelhi Stern, S.M**

۳۶- Stern, S.M. (october ۱۹۴۸) **Islamic propaganda and Fatimid rule in sind , in Islamic Culture,**

۳۷- Wink, Andre, (۱۹۹۰) **Al-Hind the making of the Indo-Islamic world, Oxford**